

لندن - ۱۹۳۹

شاعر: علیرضا بهرامی

برگردان: کاترین کریکونیوک



انتشارات آرادمان

زندگی

زندگی من
فرض کن یک ارکستر بزرگ؛

- وقتی همه سازهاشان را کوک می‌کنند.

همه چیز هست

اما هیچ چیز

سر جای خودش نیست

فرق ما این است

که ارکستر

بالاخره

از جایی شروع می‌کند

من اما

عمری ست

به یک رهبر بزرگ نیاز دارم

کسی که بیاید و

قبل از هر چیز

این سیم‌ها را

از دور دست و پاهایم باز کند